

همخواه جوانی برای خود تفحص کرده دختری را کاطرین نام در یکی از بیلاقات می‌بیند . حسن و جمال او را پسندیده و دل از دست داده مصمم بر آن میشود که او را بازدواج خویش در آورد و در سلطنت شریکش داده رسماً ملکه مملکتش گرداند

یکی از وزراء محرم خود مطلب را بمیان نهاده مأمور انجام این کارش میکند . ولی از اتفاقات آنکه همان وزیر آن دختر را یکسال قبل در خفیه بزنی اختیار نموده و بالاتر از درجه عاشق معشوقی یکدیگر را دوست میداشتند .

وزیر علاوه بر اینکه موقع کاطرین را خطرناک میبیند مقام و جان خود را نیز متزلزل و در معرض هدر یافته بچاره جوئی بر آمده تدبیری میانداشد :

نظر بآنکه گفته اند النوم اخ الموت بی آنکه کاطرین ملتفت بشود دوی منومی که شخص را بحالت موت ظاهری در میآورد بکاطرین خورنده اقوامش را در عزای وی نشانده میگوید بترتیبات کفن و دفنش بپردازند

در ضمن بشاه رایرت مردن آن دختر را داده شاه پریشانحال و بی اختیار شده در موقع حمل جنازه حضور بهم میرساند و انگشتی را که در هنگام عقد ازدواج میبایستی بآن دختر داده و در سلطنت شریکش نماید بانگشت میت کرده و زار زار گریسته میرود .

بعد از رفتن شاه وزیر عیال خود را بهوش آورده و تفصیل را برای او نقل میکند . کاطرین از شدت تغیر غشی نموده و پس از بحال آمدن بشدت شوهر خود را سرزنش داده سب و لعنش میکند که چرا

او را از ملکه شدن محروم داشته است!

(۲۰) خورجین سفری

مسیو کازن که چندین رشته کتابها در فرانسه چاپ نموده است دارای این خاصیت غریب و عجیب بود که مخصوصاً تفحص نموده کتاب-هائی را که بیشتر محل مناقشه واقع شده طبع و انتشار آنها ممنوع بود بدست آورده و در دارالطباعة خویش چاپ کرده بدینواسطه در اکثر اوقات اسباب گرفتاری خود را فراهم میآورد. چندین مرتبه در معرض سیاست و مجازات واقع گشته ولی پس از خلاصی باز دوباره اسباب گرفتاریهای بعد را فراهم آورده از خیال خود دست برنمیداشت.

رئیس پلیس پاریس هیچوقت چشم از او برنداشته و چندین مرتبه مسیو کازن را بمحبس باستیل فرستاده ولی مسیو کازن روابط خود را بانویسندگانى که از آن قبیل کتابهای ممنوعه بوی میدادند قطع نکرده و بعدی بمحبس آشنا شده بود که رفتن بآن محل را بکنوع مسافرتی دانسته همیشه در خانه خود چمه‌دانی حاضر داشت که آنرا خورجین سفری نامیده مرتب کردن آن جامه‌دان همه وقت بمهدة کوچکترین دختر وی بود. وقتیکه مأمورین برای توقیف وی حاضر شده حکمی را که در دست داشتند باو نشان میدادند او بایشان سلام و تعارف نموده میگفت اگر آقایان میل داشته باشند تاوقتی که دختر من خورجین سفری را حاضر نماید يك لقمه نان باهم صرف کرده بعد برویم. پس از صرف غذا با زن و فرزندان خود خدا حافظی نموده و ایشان را بوسیده میگفت بزودی مراجعت خواهم کرد و باجزای مطبوعه نیز خدا حافظی

نموده ترتیبات کار و سفارشات لازمه را در مدت غیبت خود بایشان داده میرفت .

حکومت هم چندان بهره از حبس نمودن بیابنی وی نبرده زیرا در هر دفعه که از باسطیل خارج میگشت اشد از سابق مشغول اقدامات خود شده برضد ترتیبات ظالمانه مقالات نوشته و کتابها چاپ مینمود . در روز معروف چهاردهم ژولیه شنید که مردم هجوم آورده باسطیل را خراب میکنند . ایندفعه باختیار خود برای آخرین دیدار بمحبس مزبور رفته در خراب نمودن اطاقیکه چندین بار مسکن مألوف او شده بود حضور بهمرسانیده تا وقتیکه آخرین سنگهای آن بنا را بیرون کشیدند ایستاده از مشاهده این خرابی که آنرا برای خود بالاترین انتقامات فرض مینمود لذت میبرد . این پیرمرد بتماشا خیلی مایل بوده سرانجام وی از این قرار شد که در جنگهای داخلی پاریس در یکی از کوچههای بزرگ که جزء میدان محاربه بود رفته یکی از قطعات خمپاره توپ اتفاقاً بشکم وی خورده هلاکش نمود .

(۲۱) سزارین یا بطون اخلاق بشر

اخیراً در یکی از شماره‌های جریده فریده عصر جدید يك مقاله اخلاقی در تحت عنوان « کاطرین یا بطون اخلاق بشر » از نتایج افکار الکساندر دوم نگاشته اینك يك مقاله دیگری که مدلول آن مخالف با مدلول مقاله سابقه و از نتایج افکار سه نفر نویسنده معروف دیگر است که معاً آنرا ساخته اند نوشته و در آخر مقاله رأی خود را در باب این اختلاف ذکر نموده خواهیم گفت که حق بجانب الکساندر دوم است یا حق بجانب آن سه نفر دیگر یعنی خواهیم گفت که بطون اخلاق بشر

را با کدام يك از این دو بازی باید موافق دانسته و بر طبق آن رفتار کنند :

این بازی که مانند بازی کاظمین در تماشاخانه‌های پاریس به معرض نمایش در آمده است بازی سزارین است :

سزارین دختر نجیبی بوده است بسیار زیبا و رعنا از خانواده بسیار متمول و آبرومند .

این دختر فریب یکی از جوانان را خورده و در راههای بسیار بد کشیده شده بالاخره کارش بجائی منجر میشود که همه کس در پاریس میدانند آن دختر معشوقه رسمی آن شخص بوده و بنا بر این از مقام عالی تنزل کرده جزه زنهای متعارفی و پست محسوب میشود .

سزارین پدر و مادر نداشت اقوامش وفات یافته اختیارش بدست یک نفر وصی افتاده بود که آن وصی از مواظبت نمودن وی چیزی جز آن نمیدانست که از محصول اذلال موروئی آن دختر حصه بزرگتری را برای خود ببرد یا اگر بتواند از اصل آن بخورد .

در یکی از مجالس رقص که در یکی از خانواده‌های نجیب ترتیب داده شده بود سزارین احساس بسوء وضعیات خود نموده زیرا دید در آن شب هیچیک از نجیب زادگان او را برقص دعوت نکرده و از مجالست باوی در آن مجلس اجتناب جسته دوری میکنند . ولی از اتفاقات در اواخر شب صاحب منصب جوانی که تازه از سفر دور و دراز مراجعت کرده و هنوز دارای اطلاعات ساینه نشده بود بحضور وی سرفرود آورده تمنا نمود با او برقصد . سزارین از این تقصد غیر منتظر بی اندازه متأثر گشته محبت آن صاحب منصب را در قلب خود جای داد و هنوز

رقص تمام نشده بود که کاملاً مفتون وی گشته و در ضمن تا میتوانست از او دلربائی کرد و از طرفین علاقه کاملی حاصل گشت .

پس از چند روزی وصی و سایر دوستان در صدد شوهر دادن سزارین بآن صاحبمنصب برآمده قرار عقد و سایر ترئیبات کار را گذارده ولی قبل از وقت کاغذی از سزارین بصاحبمنصب مزبور میرسد که در آن کاغذ نوشته بود: لکه دار بودن من که کوس رسوائیش در سر بازارها زده شده بگوش شما نرسیده و از این بابت در وصلت با من هیچ تردیدی ندارید ولی من چون مایل نیستم که شما را در انظار ننگ زده کرده باشم لهذا خاطر شما را بعیب خود مستحضر نموده و مطامع میسازم تا از گرفتن من صرف نظر کرده اسباب بدنامی خود را فراهم نیاورید .

صاحبمنصب از دریافت نمودن این کاغذ و مشاهده اینهمه درستکاری عشقش يك بر ده افزوده شده و در کمال فوریت آن دختر را بازدواج خویش در آورده زن و شوهر سعادت‌مندی میشوند .

این بود مختصری از شرح بازی سزارین که ما در اینجا نگاشته اینك قطع نظر از آنکه ممکن است این دختر در جنگ حیاتی مهارت تامه داشته و بمقتضای آنکه گفته اند جنگ اول به ز صلح آخرین آن کاغذ را بنامزد خود نوشت تا اگر او آدمی است که ننگ را بخود میسندد اطلاع به لکه زدگی اسباب انصراف خیال وی نشده بلکه با این ترتیب ممکن است بعکس اثر کرده و اگر آدمی است که ننگ را بخود قبول نمیکند بعد از وصلت چون ملتفت لکه داری گردد بفوریت او را بیرون خواهد کرد و بهتر آنکه از حالا رها نماید ما نیز مثل

صاحب‌منصب مزبور مطالب را بطور سطحی تلقی کرده این ابراز را از جانب آن دختر منتها مقام صداقت و درستکاری فرض نموده اکنون می‌خواهم بدانیم که بطون اخلاق بشر و طینت اصلی انسان مطابق با کدام يك از این دو بازی است :

آیا کلیه تمام افراد بشر مثل کاطرین اند که مراتب مقدسه زناشوئی و مهر و محبت قلبی را در دامن شوهر سر بریده و عشق را فدای خود پرستی نموده شوهر را سب و لعن کرده بگویند تو چرا مرا از ملک‌شدن ممانع شدی یا مثل سزارین اند که خوشنامی دوست خود را باغراض شخصیه و ترتیبات زندگانی خویش ترجیح داده همه چیز را فدای درستکاری بکنند؟ الکساندر و مادر بازی خود کاطرین یا اخلاق باطنی بنی نوع بشر را بیدی معرفی نموده و در بازی سه نویسنده دیگر سزارین یا بطون اخلاق بشر به‌نیکی معرفی شده می‌خواهم بدانیم کدام يك از این دو معرفی صحیح و مطابق واقع و نمایش کدام يك از این دو بازی در تماشاخانه‌ها برای پیشرفت مراتب اخلاق و حصول مدارج انسانیت و تمدن خوب و کدام يك بد است؟

شکی نیست اگر آموختن تمدن را با آموختن طرز جنگ‌زندگانی مرادف بگیریم مدلول بازی سزارین اسباب گمراهی شده زیرا اگر کسی گمان بکند که بطون اخلاق بشر خوب است و مبنای رفتار خود را بر آن قرار بدهد در جنگ‌زندگانی مغلوب و مقهور شده هیچ ثمری جز آن نخواهد برد که در هنگام افتادگی بجای آنکه دست‌اورا گرفته باندش بکنند باو خواهند گفت تو چقدر احمق بودی . و اگر عقیده الکساندر

دو ما را بیرونی کرده بطون اخلاق بشر را بد بدانیم آنسوقت در باره بعضی از اشخاص که مثلا يك درصد نفر ممکن است پیدا شوند بی انصافی نموده و مطلقا بنی نوع بشر را از مراتب انسانیت دور دانسته از حصول تربیت و تمدن واقعی مأیوس باید بود .

بعقیده ما با آنکه این دو بازی بکلی با یکدیگر مخالف و مدلول آنها ضد یکدیگر است میتوان آنها را تا حدی بهم آشتی داده و بگوئیم مردمان درستکار و اشخاصی که مطابق مراتب انسانیت رفتار می کنند بندرت پیدا شده و آنهایی که پیدا میشوند باید در جنگ زندگانی تا آن حدی که بر ایشان تحمل پذیر است مغلوبیت را بخود پسندیده و فداکاری نمایند تا عده انسانهای واقعی روز بیشتر و افزوده تر گردند و تا بالاخره غلبه با ایشان باشد . ما نمایش این دو بازی را علیحده و جدا جدا برای تربیت و زندگانی مضر دانسته هر دو را باید با هم بمعرض نمایش در آورد تا اسباب اضلال نشوند .

پس کلیه ما حق را بجانب الکساندر دوما دادیم با استثنائی که شاید يك درصد باشد و حق را میتوانستیم با آن سه نفر نو پسند دیگر بدهیم با يك استثنائی که نود و نه درصد نفر باشد .

(۲۲) خانم جواهری

« آقای رئیس پلیس ! کبوتر ها که در دنیا زندگی میکنند چون با لطمع خود پرستی و حرص ندارند پلیس هم لازم ندارند . اما بنی نوع بشر چون با لذات دارای حرص و خود پرستی است لهذا بطون اخلاقیش بد خودش بد رفتارش بد و در زندگانی محتاج بد داشتن

پلیس است .

این مسئله اسباب غرور شما نشود که خود را از سایرین ممتاز و جنس دیگر دانسته تصور بکنید آدمی هستید، شما هم مثل سایر افراد بشر بلکه بدتر از اغلب زیرا اگر آدم خوبی بودید پیشخدمت مهمانخانه را بعنوان آنکه با قاتلین خانم جواهری همدست بوده است حبس نمی کردید در صورتیکه نمیدانید همدست بوده است یا نبوده است .

من چون مقصودی را که از کشتن خانم جواهری در نظر داشتم انجام دادم لهد از این بعد خود را دیگر علاقه مند بزندانگی ندیده و بنا بر این بزودی از این نقطه که هستم عزیمت نموده و مستقیماً بخاک فرانسه بشهری که شما در آنجا رئیس پلیس هستید و سه سال قبل قتل مزبور در آنجا واقع شده است آمده خود را تسلیم نموده در این باره اقل قضات حکم صحیحی داده مرا که قاتل خانم جواهری هستم بمجازات خواهند رساند ولی علی العجالة بآن قضات احمق که از جنگ زندگانی جز آنکه رشوه بگیرند چیز دیگری ندانسته یا از شدت ضعف قلب رشوه نگرفته بفلاکت زندگی میکنند از قول من بگوئید آیا شما منکرید که در دنیا شقاوت از جمله خصایصی است که منحصر ببنی نوع انسان است ؟

این صفت جبلی را نیا بد شما از جمله تعصیرات شمرده و هر کس را که بر طبق آن رفتار بکند مجازاتش بدهید آیا شما که رئیس پلیس هستید هیچوقت دیده اید که يك کبوتری ششصد هزار فرانک جواهر بخود بزند ؟ وقتیکه من می بینم یکی از افراد بنی نوع دارای کرورها ثروت و من بکافی از داشتن قوت لایموت هم محروم حق من است که در جنگ

زندگی اگر بتوانم تمام آن مکنت والا هر قدری از آنرا که ممکن میشود ازو گرفته برای تحصیل لوازم زندگی خود و مخصوصاً برای تحصیل زواید زندگی خود بکار ببرم نه آنکه دستم را روی دست گذارده و آه کشیده گر سنگی خورده بگویم چه کنم نصیب من جز این نیست .

چهل سال من با این ترتیب اخیر رفتار نموده یعنی یکدوره زندگانی خود را بیاد فنا داده بر طبق اقوال دانشمندان اخلاقی که میدانم چه جهت دارد میخواهند سایرین را گول بزنند زندگی نموده سال قبل که خانم جواهری را دیدم یکدفعه منتقل شدم که خبط عظیمی نموده چهل سال عمر خود را بیهوده در دستکاری که مفاات با زندگی دارد گذرانده ام !

این بود که عزم خود را جزم نموده و بر تریبی که مسبوق شده اید جواهرات آن خانم را ربودم .

در شهر شما که من در آنجا وارد شده بودم اتفاقاً در همان مهمانخانه که آن خانم منزل داشت منزل گرفته بودم . آن خانم را میدیدم که در تماشاخانه ها و قمارخانه ها و در مجالس عیش و سرور بر حسب سابقه مخصوصی که داشت همه وقت جواهرات گرانبها که من تا کنون يك قسمتی از آنها را بچهار صد هزار فرانک فروخته ام بخود زده پیش خود فکر کرده میگفتم دلیلی ندارد این خانم در میدان جنگ زندگانی بخواست طبیعت یا بخواست خود دارای اینهمه مکنت شده و من بکلی بی چیز باشم جز آن نیست که من ترتیبات جنگ زندگانی را ندانسته یا اگر هم میدانم بر طبق آن

رفتار نمی کنم .

این بود که خود را از تنبلی خارج نموده در شبی که آن خانم نیمساعت از نصف شب گذشته از تماشاخانه برگشته و در اطاق خود خوابیده بود کار را انجام دادم . اطاق من چنان که میدانید وصل باطاقهای آن خانم بود .

روز قبل من پیش بینی نموده و خود را باطاقهای آن خانم انداخته قفل دری را که ما بین اطاق من و اطاقهای او بود و از طرف اطاقهای آن خانم بسته شده بود کشوده و راه برای خود باز کرده بودم . شب وقتیکه مطمئن شدم آن خانم بخواب رفته و در مهمانخانه متنفسی بیدار باقی نمانده است از همان در وارد اطاق وی شده بیسروصدا و بدون هیچ تأمل و تردید دفعتاً خود را بوی که در بستر آرمیده بود رسانده چنگها بگردن وی فرو برده بقدری فشار دادم که کاملاً خفه شد . آقای رئیس پلیس حیوانات فقط بلوازم زندگی طبیعی خود قناعت کرده عقل و شعور آنها مقتضی آن نیست که زندگی مصنوعی برای خود فراهم آورده و بفکر زواید و فروع زندگی افتاده مثلاً بخواهند دارای جاه و جلال شده یا بتماشاخانه رفته و خوشگذرانی کرده فرضاً رئیس پلیس یا آقای دیگر شده و یا حکومت و قضاوت بکنند . حیوان فقط زندگی نموده بالعکس انسان بالتمام چنگ زندگانی نموده و بفروع پرداخته تقریباً از اصل زندگی قطع نظر مینماید .

پس بنا بر این خفه نمودن آن زن را جزء خبط و خطا محسوب نداشته بمن ابرادی نخواهید کرد و محمل دیگری برای این کار جز

شقاوت فطری که همگی داریم پیدا نکرده بلکه اگر عاقل باشید مرا تحسین و تمجید نموده و خود شما با آن درجه و مقامی که دارید اقرار خواهید نمود که برای بدست آوردن جواهرات بهترین تدبیرات را بکار برده و در جنگ زندگانی کمال رشادت و شجاعت را از خود بروز داده کاری کردم که اگر شما بجای من بودید شاید آن کار را نکرده و از قدرت خود خارج میدانستید!

چون آن زن کاملاً خفه شد نفس رضایتمندانه کشیدم و بخود گفتم نصف مقصد را انجام دادم یعنی مغلوبیت آن زن را در جنگ زندگانی فراهم نموده و آتش حسادتهای جیبلی خویشان را تسکین داده‌ام اینک بنصف دیگر مقصد باید پرداخت یعنی در جنگ زندگانی باید غلبه خود را آشکار ساخته جواهرات را جمع آوری نموده بردارم . بلافاصله تمام جواهری را که آن زن چه بر سر دست و چه در کشوها و جاهای دیگر نهاده بود جمع کرده همه را باطاق خود آورده در چمه‌دان خود جای دادم . و مطابق فکری که از پیش کرده بودم نعش آن زن را که تصدق ثروت نمائی خود شده بود باطاق خویش آورده آنرا در صندوق سفری سنگینی که همراه خود در مهمانخانه آورده بودم و در مدت چند روز متدرجاً در خفیة آنرا از اسبابهای سنگین سبک‌قیمتی که در آن گذارده شده بود خالی کرده بودم جای داده و سر صندوق را بسته هنوز آفتاب طلوع نکرده بود که پیشخدمت را صدا زده گفتم سیاهه مخارج مرا بیاور که مصمم سفرم . قبل از صدا زدن پیشخدمت دری را که ما بین اطاق من و اطاق آن خانم بود مثل سابق بسته و از در اطاق خانم که

بدالان میروند بیرون شده و باطاق خود آمده بودم .

پیشخدمت فقط همدستی و تقصیری که در این واقعه دارد آن است که بدون آنکه مطلع باشد در صندوق چیست بمن کمک نموده آن صندوق را که مثل سابق سنگین بود از اطاق یائین آورده و در کالسکه جای داد . يك راست بگار راه آهن آمدم و در گار راه آهن آن صندوق را از يك راه بشهری که پلیس آن نمش را پس از مدتها در آنجا پیدا کرده است فرستاده و خود باجمه دان جواهر راه دیگری گرفته از خاک فرانسه بیرون رفتم و ابتدا به ینگی دنیا مسافرت نمودم .

آقای رئیس پلیس در این دوسه سال اگر بدانید که در ممالک خارجه با پول آن خانم چه عیبتها نموده و چه تماشاها کرده چه غذا های لذیذ خورده ام از شدت رشك و حسادت خواهید ترکید . ولی اکنون چنان که در اوایل این مکتوب عرض نمودم از مکررات زندگی خسته شده و برای استخلاص آن بیچاره پیشخدمت آمده خود را بشما و بقضات تسلیم خواهم نمود . «

« امضاء قاتل خانم جواهری »

با این معرفیها که نویسنده مکتوب از خود نموده گمان نمیکنم خود نیز معتقد بر آن باشد که مطلب اخیر را کسی باور کرده و او را بقول خود تا ایندرجه احمق بدانند که برای احتراز از مکررات زندگی و استخلاص بکنفر محبوس آمده خویشتن را بقضات تسلیم نماید علی الخصوص در صورتیکه چنان که خود او اشاره نموده است مقداری از جواهرها هم هنوز برای او باقی مانده باشد . « اعلام الدوله » .

(۲۳) بیانات سرور آمیز یا هلهله

و خوشوقتیهای شیطان

من که شیطانم مراتب فدویت صمیمی خود را خدمت اولاد قرن نوزدهم یعنی آقاها و متمدنین امروزه تقدیم داشته شرفهای باطنی خود را که دیگر قلب من گنجایش ضبط آنها را نداشته موج موج از آن سرشار میشوند بیانات ذیل با کمال افتخار ابراز میدارم :

(۱) خوشوقتم از وجود بنی نوع بشر در سطح کره زمین زیرا که بنی نوع بشر منحصر مخلوقی است که اسباب اختلال نظم عالم میگردد .

(۲) خوشوقتم از اعمال مطلق بشر مخصوصاً از اعمال کسانی که پایه های تمدن کنونی را مستحکم نموده برای تشکیل احزاب و تفریق ملل یعنی برای مجزا نمودن افراد بنی نوع بشر بدستجات مختلفه و ایجاد نفاق و شقاوت ملی یا تولید حرص و حسد اجتماعی قوانینی چند وضع نموده میطرالیوز برای زودتر و زیادتر کشتن و تلفون برای از دور دروغ گفتن اختراع نموده اند .

(۳) خوشوقتم از آنکه در عالم چیز دیگری جز زور مؤثر نیست و خوشوقتم از آنکه درجات مختلفه شقاوت فطری و ذاتی بنی نوع بشر با فرضاً مراتب درستکاری عرضی و ساختگی انسان مادامی که زور پشت بند آنها نباشد در زندگانی اثری ندارند .

(۴) خوشوقتم از آنکه زندگانی انسان چون مبنای آن بر حرص و حسد است زندگانی طبیعی محسوب نشده و انسان فقط جنگ زندگانی

نموده و در جنگ جز زور چیز دیگری اثر ندارد .

(۵) در زندگانی بنی نوع بشر خوشوقتم از وجود قضائی که به توسط قوانین زور را بلباس حقانیت ملبس کرده و خوشوقتترم از قضات دیگری که این تدلیس را نیز بکنار نهاده زور را با لباس زور بموقع اجرا میگذارند .

(۶) خوشوقتم از آنکه ضعف چه ملبس بلباس حقانیت باشد و چه نباشد کاری از او ساخته نیست .

(۷) خوشوقتم از آنکه بنی نوع بشر چون ذاتا دارای حرص و حسد است ممکن نیست مانند حیوانات زندگانی طبیعی نموده مثل ایشان راستکار و سعادتمند باشد و با آنچه دارا میشود قناعت نماید .

(۸) خوشوقتم از آنکه در جنگ زندگانی هر چه را که اسباب غلبه باشد یعنی زور را خوب و هر چه را که اسباب مغلوبیت است یعنی ضعف را بد میدانند .

(۹) خوشوقتم از آنکه زورهای موروثی قویتر از زورهای اکتسابی است و بنا بر این اشخاص فقط برای خود جنگ و جدال نکرده بیشتر برای بازماندگان خویش کوشش و کار کرده اسباب پیشرفت شقاوت سایرین را نیز کاملا فراهم میآورند .

(۱۰) خوشوقتم از آنکه عده اشخاص زود باور روز بروز در دنیا کم شده خیالات آخرت و دنیای دیگر یعنی فی الحقیقه حرص و حسدهای با المأل از حرص و حسدهای فعلی دیگر جلو گیری نمی نمایند .

(۱۱) خوشوقتم از آنکه احدی نفع بالمال را هر قدر هم بزرگ

باشد بر نفع فعلی هر قدر هم کوچک باشد ترجیح نداده گرسنگی را باین دلخوشی که در درستکاری اسمم تاریخی خواهد شد متحمل نمیشوند .

(۱۲) خوشوقتم از آنکه در تمدن کنونی مردم را آگاه نموده اند که صداقت و درستکاری اسباب مغلوبیت شده و میدانند وجدان و شرف الفاطی است که برای نگاهداری حقیقا در حلق خود اختراع شده اند .

(۱۳) خوشوقتم از آنکه تا کنون هیچ ندیده‌ام که لفظ درستکاری در دنیا جز حقی معنای دیگری داشته باشد .

(۱۴) خوشوقتم از آنکه در کوره حرص و طمع جبلی انسان هر قدر هیزم بیشتر بیاندازند آتش آن بیشتر مشتعل شده و همه کس در روشنائی آن دیده است که غلبه در جنگ زندگانی بهر ترتیبی که ممکن بشود بهترین سعادت‌هاست .

(۱۵) خوشوقتم از اینکه تمدنین امروزه این مسئله را که میگویند انسان اشرف مخلوقات است باور نکرده میدانند حرص و حسد و جاه طلبی که در حیوانات وجود ندارد همه وقت در طبیعت انسان بدرجات غیر متناهی جا بگیر شده موجود و بر قرار است .

(۱۶) خوشوقتم از آنکه شقاوت فطری هر فردی از افراد بشر اگر چه بسیار پست هم باشد باز مقتضی آن است که میخواست بر سایر افراد غایب جسته از همگی بالا تر گردد .

(۱۷) خوشوقتم از آنکه فطرت انسان انسان را مأمور به جنگ زندگانی نموده و همه کس میدانند که در جنگ جز زور چیز دیگری

بکار نمی آید .

(۱۸) خوشوقتم از آنکه همه کس میدانند تدبیرات مؤثره که در ستکاری نیز ممکن است گاهی خود را جزء آنها مندرج بدارد از عسا کر زور محسوب شده و تمام آنها برای پیشرفت مراتب شقاوت فطری انسان بکار برده میشوند .

(۱۹) خوشوقتم از آنکه تمام معایبی که از شقاوت فطری یعنی از حرص و حسد مشتق میشوند از قبیل دزدی و دروغ و آدم کشی و انواع و اقسام جنایتها و خیانتها در انسان وجود داشته افسوس میخورم که چرا حیوانات از آنها مبرا و بنا بر این از داشتن پاپس و قضات معافند .

(۲۰) خوشوقتم از آنکه همه کس میدانند صفاتی از قبیل رحم و مروت واقعی محبت واقعی و مطلق درستکاریهای واقعی که در کتابه نوشته شده اند چون با مساك غلبه در جنگ زندگانی منافات دارند احدی بیرامون آنها نگرددیده عبارات و نصایح علمای اخلاق را فقط برای گول زدن سایرین خوب میدانند .

بِالْآخِرِه

خوشوقتم از آنکه بنی نوع بشر بمقامی رسیده است که دیگر محتاج باغواي من نبوده بلکه بالا تر از آنچه را که بعقل من میرسید انجام داده اینک جز آنکه تشکرات صمیمی و مراتب احترامات فایقه خود را بحضور يك يك از آقا یان خودم تقدیم بدارم عرض دیگری نداشته و مخصوصاً خدمت تمام محتکرین دنیا عرض سلام مخلصانه میرسانم .

« امضا : پیر غلام قدیمی شیطان است » .

مقاله فوق از کتاب اهریمن نامه استخراج و در اینجا درج شد .

(۲۴) تاریخ است یا زمان ؟

اخیراً در جریده فریده عصر جدید مقاله هلهله شیطان را که از کتاب اهریمن نامه استخراج نموده بودیم درج کرده اینک مقاله ذیل را از کتاب یزدان نامه بیرون نویس و در اینجا درج میکنیم :

نزدیک غروب در هوای سرد تاریخ زمستان دوفتر که همدیگر را ندیده و نمی شناختند ولی خیال آنها معاین و مقصودشان متحد بود در یکی از مهمانخانه های سر راه که در دره های جبال سرحدی فرانسه واقع شده بود ورود نموده در اطاق مرطوب آن مهمانخانه هر دو بر سر میز نشسته شام خوردند و شب را در همان مهمانخانه مانده خوابیدند .

این دوفتر مانند جمع دیگر بدعوت پادشاه فرانسه که برای ساختن کلیسای معروف پاریس از تمام نقاط فرنگستان مهندسین و معمار های قابل را بیاریس خوانده بود طی طریق نموده سن و قیافه و حالات آن دو نفر مختلف یکی از آن دو که بسن کمال رسیده بود ابروان انبوه بهم پیوسته و چشمهای کوچک سیاه شقاوت آمیز داشته آثار قساوت و تقل و علایم وحشیگری و بد ذاتی از وجنات سیمای وی آشکار بود . دیگری جوانی بود با سیمای کشاده و چشمهای درشت آبی رنگ که پرتوی صدق و صفا از نظرهای وی ساطع شده قیافه و رفتار او دلالت بر درستکاری و ملایمت نموده هر قدر اولی تودار و کم حرف بود دومی مکنونات خاطر خویش را در کف دست نهاده و مقصد خود را مستور و پنهان نداشته گفت بیاریس میروم و برای ساختمان کلیسیا نقشه را که همراه

دارم کشیده آن نقشه را که در روی کاغذ پوست آهو رسم شده بود از بغل بیرون آورده بروی میز در برابر آن مسافر دیگر گسترانیده بمعرض نمایش در آورد .

چشم مسافر که بر جمال آن نقشه افتاد رنگ از صورتش پریده چنان آثار بغض و حسد در چهره و سیمای وی آشکار گشت که اگر معمار جوان ملتفت آن حالت میشد پشتش بارزه در می افتاد .

مخصوصاً ترتیب میله صلیب و برج ناقوس و گلدسته هادران نقشه طوری ترسیم شده بود که علاوه بر آنکه هیچ طرف مقایسه یا نقشه که او خود در حیب خویشتن داشت نبود بقوه متخیله احدی نیز در نیامده آن شخص یقین نمود که پادشاه فرانسه سن لوی محققاً از تمام نقشه ها فقط همین نقشه را پستدیده و آن جوان گوی سبقت را از دیگران خواهد ربود . کسی بفکر فرو رفت و چند دقیقه بیش طول نکشید که خیالات شقاوت آمیز خود را پرورش داده تصمیم قطعی خویشتن را در این مرحله اتخاذ نمود . پس از شام باطاق خود رفته خوابیدند .

در خارج شدت طوفان هوا برقرار بود . باران بادانه های ریز تگرگ آسا مانند تیر بشیسته ها خورده هیاهو و خنجه های باد که از شکاف در و پنجره ها صغیر های وحشت انگیز خود را بدرون فضای اطاق میدمید بگوش رسیده معدک تمام متنفسین آن مهمانخانه بخواب رفته مثل آن بود که غبار مرگ و سکوت تمام آن بنای محقر را فرا گرفته بوادی خاموشانش مبدل نموده باشد .

ناگهان فریاد دلخراشی که از سایر صداها ممتاز بود شنیده شده

مهمانخانچی و زنش بیدار گشته و گفتند این هم یکی از صداهای طوفان بود و خدا بحال مسافرینی که در این ساعت دچار بوران شده اند رحم کند . و مجدداً بخواب خوش فرو رفته استراحت نمودند .

سحر قبل از آنکه طبیعه بدمد از دو مسافر آنکه مسن تر بود بیرون آمده و در جاده مارپیچی شکلی که در دامنه کوه واقع شده بود با قدمهای بسیار سریع حرکت کرده و از مهمانخانه دور شده اگر کسی در روشنائی ماهتاب که از شکاف ابرها بسطح زمین تابیده بود نظر بچهره آن شخص میانداخت قیافه پر وحشت و اضطرابی را مشاهده نموده گمان میکرد قابیل است که پس از کشتن هابیل راه فرار در پیش گرفته هر اسناك میدود و میرود .

چندی بعد در یاریس مهندسین و معمارها نقشه هائی را که برای ساختن کلیسیا طرح کرده بودند از نظر پادشاه و اهل خبره گذرانده هیچیک از آنها مقبول نیفتاد و پادشاه مقدس که برای ضبط اشیاء متبر که یعنی قطعات صلیب حقیقی و اکلیل خار و چیزهای دیگری که در سفرهای جنگی خود از اطراف بیت المقدس بدست آورده بود و میخراست آنها را در کلیسیای نوظهوری که در عالم ممتاز باشد جای دهد نزدیک بود از نیل بمقصود مأیوس گردد که در این بین شخصی خسته و پیریده رنگ با لباسهای فرسوده از راه رسیده و نقشه را که همراه داشت در برابر انظار گسترانید .

فریاد تحسین و تعجب از تمام سینه ها بلند شده حتی سایر معمارها و مهندسین نیز بمنتهای درجه خوبی آن نقشه و بعظمت و جلال آن بنای طراحی شده

اذعان نموده پادشاه با کمال شرف ساختن کلیسیا را بان شخص محول کرده مشغول کار شدند .

آن معمار که طبعاً نیز کم حرف بود جز در مواقع سرکاری و دادن دستورات با احدی همکلام نشده همه وقت بخود فرو رفته و متفکر بود . هیچ دوست و آشنائی برای خود انتخاب نکرده و تنها زندگی مینمود . آثار غم و اندوه جانفرسائی در جبهه وی ثابتاً منقش مانده گویا از گناه عفو نا پذیری پشیمانی و ندامت داشته ولی اجزا و عملجات او در برابر این مشهودات چنین گمان میکردند که آن شخص بزرگ همه وقت با روحانیات راز و نیاز داشته و با کارگران سماوات روابط باطنیه خود را تکمیل نموده و برقرار میدارد تا بتواند در عالم متسدر اینگونه کار بزرگ گشته و بنای سحر آمیزی را که طرح آن از قدرت بشری خارج و در متخیله احدی نمی کنجید از کتم عدم بعرضه وجود بیاورد .

روزی که آن بنا تمام شد و پادشاه برای افتتاح آن آمد هر قدر معمار باشی را جستجو کردند کمترش یافته بکلی سربسته نیست شده بود . فقط در این میانه یک نفر بود که میدانست معمار چه شده و چه بروز گارش آمده آن یک نفر خلیفه اعظم بود که کلیسیای مزبور نیز در اداره وی واقع شده معمار در اواسط کار محرمانه نزد خلیفه رفته و گناهان خود را باو اقرار نموده برای رفع شکنجه پشیمانی و استشفای دردهای درونی دست بدامان وی زده باو متوسل گشت . خایفه باو گفته بود روزی که این بنا باختمام رسید و ازان ساعت ببعد دیگر وجود تو برای این کلیسیا ضرورتی نداشت باید تو ترك دنیا گفته و بیکی از

معابد رفته خود را گمنام نموده و تا آخر عمر مشغول عبادت پروردگار و استغفار باشی تا شاید خداوند بتو رحم فرموده از تقصیرات تو بگذرد .
این بود که معمار مزبور در تحت اسم یحیای پشیمان یکی از صومعه های دور دست رفته و انزوا گزیده احدی جز خلیفه نمیدانست کجا رفته و چه شده است .

اما آن مسافر دیگر که در مهمانخانه سر حدی مانده بود صبح که مهمانخانهچی وارد اطاق وی شد او را در خون خود غلطان دیده ولی از خوشبختی چون دارای بنیه و مزاج قوی بود نفسی از وی باقیمانده به هلاکت نرسیده بود .

مهمانخانهچی و کسان وی در صدد علاج بر آمده پس از يك ماه که مابین زندگی و مرگ واقع شده و همه وقت بحال اغما بود شفا یافته در اول بار که چشم گشود نقشه کایسیار ادر لباسهای خود جستجو نموده و چون آن را نیافت دانست که ضارب آنرا ریوده و برده است . چنان صدمه و تکانی در دماغش روی داد که گویا تخمق آهنین بکله وی فرود آمده مشاعرش زائل و تاملت پنج شش سال در همان مهمانخانه و حوالی آن تقریباً تمام اوقات خود را در حال خرافت و سکوت گذرانیده گاهگاهی که حملات جنون هیجان آمیزش عود مینمود فریادها کشیده متصل میگفت نقشه نقشه ، ولی احدی نمیدانست چه میگوید و چه میخواهد تا آنکه بالاخره يك روز صبح دیدند غیبش زده و شبانه از آن محل رفته سر به نیست شده است .

چند هفته پس از آن در پاریس جوان نحیف پریده قامی دیده شد

که در اول بار چون مقابل با کلیسیای تازه ساز شده و چشمش بآن افتاد صیحه از جگر کشیده و بر روی زمین افتاده غش نمود .

آن جوان را بمنزل خلیفه اعظم برده بحال آوردند و خلیفه خود شخصاً از او پرستاری کرده در ضمن او را شناخت و سر انجام آن شخص که نقشه وی را ر بوده بود باو که مشاعرش کاملاً رجعت کرده بود شرح داده گفت آن شخص فعلاً جزء مردگان محسوب شده از مردگان انتقامی نیاید کشید و باید آنها را عفو نمود .

مقاله فوق را که نمیدانیم تاریخ است یا رمان در اینجا درج نموده بد بودن بطون اخلاق بشر از روی آن باز خوب معین گشته ولی اطلاع مهمی که از خواندن این مقاله بدست میآید آن است که می بینیم در فرانسه نیز برای اصلاح اخلاق عموم افراد بنی نوع و جلوگیری از بدبهای آن یکی از مهمترین وسایل مؤثره ایجاد پلیس باطنی غیر علمی یا عقاید مذهبی را می دانسته اند که امروزه هیچ رونقی نداشته متروک و چنانکه محقق شده است از اول تاریخ بنی نوع بشر تا کنون ضرر های پلیس عقیدتی چندین برابر بیشتر از منافع آن بوده است .

(۲۵) سوء تفاهم یا کلاه ساءتساز

یکی از بازیهای است که در تماشا خانه های پاریس بمعرض نمایش در آورده موسیو کنزالس از مالیه دنیا آنچه را که بیشتر از همه دوست دارد زن بسیار خوشگل جوانی است که تازگی با او عروسی نموده و یک دستگاہ ساعت مجلسی بسیار نفیسی که آنرا در اطاق پذیرائی خود نهاده روزی چندین بار بزیارت آن میرود . خانم هم آن ساعت را زیاد

دوست دارد . اطاق پذیرائی مابین اطاق آقا و اطاق خانم واقع شده
نوکر مسیو کنزالس در هنگام جاروب نمودن آن اطاق و گرد و خاک
گرفتن از روی اسبابها با مسبوقیت باین نکته که چوب پر و جاروب
ممکن است گاهی اسباب مخاطره اسبابهای شکستنی بشوند شیشه ساعت را در
هنگامی که حواسش پیش خدمتکار بود شکسته و از این بابت یریشان
حال شده نمیدانست چه بکند . از غضب خانم و سخط آقا سخت ترسیده
ولی فوراً بنظرش آمد که ساعتساز در همان نزدیکیها دکان دارد . پائین
آمده ساعتساز را همراه خود باطاق پذیرائی آورده ساعت را باو میدهد
که بدون اطلاع آقا و خانم آنرا برده تعمیر نموده و زودتر بیاورد . کلاه
ساعتساز در روی صندلی گذارده شده بود . در این بین آقا از بیرون آمده
نوکر آهسته بساعتساز میگوید که باطاق دیگر برود تا او را ببینند . ساعتساز
درب اطاق خانم را باز کرده و با آنجا پناهانده شد . در را بروی خود بست و
پس از اندک تأمل و بجا آمدن نفس راه خود گرفته بی کلاه از همان
اطاق که بدانان راه داشت بیرون رفت و ساعت را با خود برد .
آقا که وارد اطاق پذیرائی میشود در اول نظر چشمش بکلاه
افتاده میپرسد این کلاه مال کیست نوکر گفت چه عرض کنم آقا گفت
چه عرض کنم یعنی چه کلاه که بخودی خود از هوا نمیآید . نوکر
جواب داده میگوید از اجنه و شیاطین هم نباید غفلت داشت شاید آنها
آورده باشند و این قبیل وقایع بسیار ممکن ا لوقوع است . آقا که می
بیند نوکر مهمل میگوید بد خیال شده و مخصوصاً بگمان آن می افتد
که مبادا کسی بدیدن خانم آمده کلاه خود را در آنجا گذارده است

بنو کر تشر زده با کمال تشدد میپرسد خانم کجاست ؟ نوکر که تمام حواسش پیش ساعت بود چنین گمان میکند که آقا میپرسد ساعت کجاست دست بدست مالیده و تمجمج کرده بالاخره در برابر اصرارات تغیر آمیز آقا که متصل میگوید کجاست کجاست مجبور بر آن میشود که مطلب را بروز داده میگوید ضایع شده بود و کار بد می کرد یکی از دوستان من که صاحب این کلاه است او را بمنزل خود برد که کارش را درست کرده بعد بیاورد . بر آشفتگی آقا که باو میگویند خانم را برده اند کارش را درست بکنند معلومست بچه اندازه خواهد بود .

ولی از اتفاقات خانم که در اطاق آقا بود همان وقت وارد اطاق پذیرائی شده و رفع سوء تفاهم میگردد .

در حکایت ذیل سوء تفاهمی در موقع شکستن يك شیشه دیگر روی داده طفلی در یکی از مدارس بزرگ بی آنکه سایرین دیده باشند شیشه پنجره را می شکند . روز دیگر که کشیش برای تدریس میاید و از شاگردان درسهای گذشته را میپرسد از جمله از آن شاگرد که خیلی دور نشسته بود سؤال میکند که خلقت زمین و آسمان کار کیست؟ شاگرد بواسطه عدم سافت گمان میکند معلم میپرسد شکستن شیشه پنجره کار کیست میگوید کار من نیست . معلم برخاش نموده میگوید پسره کار من نیست یعنی چه میپرسم خلقت زمین و آسمان کار کیست باز شاگرد عوضی شنیده و دنبال خیال سابق خود را گرفته چون مؤاخذه معلم را بسیار شدید می بیند مجبور باعتراف شده میگوید بلی کار من است ولی الان در حضور همگی توبه نموده قسم میخورم که دیگر بعد از این از این غلطها نکنم .

(۲۶) نود و نه گوسفند و يك چوپان

یا مالیات تصاعدی و حد نصاب

مالیات بهر شکلی که وضع شود هیچوقت مطابق عدالت واقعی نخواهد بود زیرا استعداد و استحقاق افراد مالیات دهندگان مختلف بوده هیچ دو نفری پیدا نمیشوند که از همه حیث یکی باشند. معذک سعی نموده خواسته اند حتی الامکان بعدالت واقعی نزدیکتر شده و از این بابت مالیات تصاعدی را بر سایر اقسام ترجیح داده و علاوه بر متصاعد بودن مالیات حد نصابی نیز وضع می کنند تا فقرا وضعفا از دادن مالیات معاف باشند. قانندگان خوب در هر مالیات جدیدی که وضع می کنند غالباً ملاحظات مزبور را منظور داشته حد نصاب از قدیم الایام نیز معمول بوده معروف است وقتی که زول سزار قیصر روم مملکت عتیقی فرانسه را بتصرف خود در آورد اهالی شانیا نی در آنوقت بیشتر گله چران بودند و فواید این ایالت منحصر بمحصولاتی بود که از گوسفند بدست می آمد. گوسفند ها در سال مالیات سرانه بخزانة دولت داده ولی قیصر محض آنکه گله داری را در این ایالت تشویق نموده و این رشته تروت مملکت را ترقی بدهد حکم نمود گله هائی که عدد گوسفندان آنها کمتر از صد است مالیات ندهند. اهالی شانیا نی زیاده از حد غنیمت شمرده و در اینموقع حیلة اندیشید اغاب گله هائی نگاه میداشتند که عدد گوسفندان آن نود و نه بود. قیصر چون این مطلب را شنید حکم داد که چوپان را نیز يك گوسفند حساب کرده مالیات از ایشان دریافت بدارند. این است که میگویند نود و نه گوسفند و يك چوپان میشود صد گوسفند.